جلسه 522

یکشنبه 02/08/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در تخصیص عموم کتاب به خبر واحد ظنی الصدور بود. عرض کردیم عرفا خبر اخص مطلق از کتاب چون مفسر کتاب هست پس مخالف وناسازگار با کتاب نیست. ولذا روایاتی که مفادش این است که ما خالف الکتاب فدعوه یعنی خبر مخالف کتاب حجت نیست شامل این خبر نمی شود.

ولکن یک روایتی هست به نام صحیحه عبدالله بن ابی یعفور که این یک مقدار مشکل ایجاد کرده است. مفاد این صحیحه این است: سألت اباعبدالله علیه السلام عن اختلاف الحدیث یرویه من نثق به و منهم من لانثق به؟ قال إذا ورد علیکم حدیث فوجدتم له شاهدا من کتاب الله أو من قول رسول الله صلی الله علیه وآله و الا فالذی جاءکم به اولی به.

گفته می شود که مفاد این صحیحه این است که خبری که شاهدی از قرآن بر صدق او نباشد حجت نیست. و خبری که اخص مطلق است از قرآن، نه تنها شاهدی از قرآن بر طبقش نیست بلکه عموم قرآن با آن مخالف است. ولذا گفته می شود که این صحیحه الغاء می کند حجیت خبر اخص مطلق از قرآن را.

ممکن است شما بفرمائید که این صحیحه مربوط به اختلاف وتعارض حدیث هست، سألت اباعبدالله علیه السلام عن اختلاف الحدیث، در فرض اختلاف حدیث امام علیه السلام فرمود به آن حدیثی عمل کنید که شاهدی از قرآن بر طبق او باشد. چه ربطی دارد به بحث ما که بحث تعارض الروایات نیست؟

جواب این است که اولا کلام امام علیه السلام در جواب سائل مطلق است. إذا ورد علیکم حدیث. نفرمود إذا ورد علیکم حدیثان مختلفان.

وانگهی اختلاف حدیث به معنای تعارض نیست بلکه به معنای تنوع حدیث هست. یعنی حدیثهای مختلف و متنوعی به ما می رسد که بعضی از آنها را ثقات نقل کرده اند وبعضی را غیر ثقات. تعبیر اگر بود که حدیثان مختلفان، ظهور در تعارض داشت. اما اختلاف الحدیث مثل اختلاف السنتکم و الوانکم یعنی تنوع حدیث که بعضی از آنها راوی اش ثقه است وبعضی از آنها راوی اش غیر ثقه است.

گفته می شود که این صحیحه دلیل است بر الغاء حجیت خبر واحدی که شاهدی از قرآن بر طبقش نیست.

نفرمائید که صحیحه احمد بن اسحق می گفت: العمری ثقتی فما أدی الیک فعنی یؤدی و ما قال لک عنی فعنی یقول فاسمع له واطع فإنه الثقة المأمون، خب این روایت دلیل بر حجیت خبر ثقه است.

می گوئیم خب این روایت را حمل می کنیم بر حجیت قول عمری در اوامر ولائیه ائمه علیهم السلام[[1]](#footnote-1). اتفاقا با تعبیر فاسمع له واطع هم می سازد. اما صحیحه ابن ابی یعفور راجع به احکام دین است. فوجدتم له شاهدا من کتاب الله أو من قول رسول الله، مربوط به احکام کلی دین است. صحیحه احمد بن اسحق را حمل می کنیم بر اوامر ولائیه ای که ثقات از ائمه علیهم السلام نقل می کردند مشکل حل می شود. صحیحه ابن ابی یعفور مختص است به احکام شرعیه، صحیحه احمد بن اسحق فوقش مطلق است هم شامل اوامر ولائیه می شود و هم شامل احکام شرعیه می شود که ثقات نقل می کنند. خب تخصیص می زنیم صحیحه احمد بن اسحق را به صحیحه ابن ابی یعفور. عرض کردم ممکن است بگوئیم صحیحه احمد بن اسحق تناسبش هم با احکام ولائیه است یعنی حملش بر احکام ولائیه غیر متناسب نیست.

سؤال وجواب: فوجدتم له شاهدا من کتاب الله مربوط به اوامر ولائیه است؟!. بلکه احکام کلی دین را می گوید. در مقابل اوامر ولائیه ای که از ائمه علیهم السلام صادر می شد یا در قضایای شخصیه از ائمه علیهم السلام مطالبی صادر می شد مثل قضیه شلمغانی یا قضیه حلاج که وقتی از ائمه علیهم السلام توقیع علیه شلمغانی صادر شد اصحاب باور نمی کردند قبول نمی کردند، می گفتند مگر می شود؟ شلمغانی چندین بار پیاده حج رفته، فقیه است، بعد این توقیع آمد که لاینبغی لاحد من موالینا التشکیک فیما یرویه عنا ثقاتنا ممن عرفوا بأنا نفاوضهم سرنا و نحمّله ایاهم.

پس این صحیحه ابن ابی یعفور معنایش می شود الغاء حجیت خبر واحد در احکام شرعیه مگر شاهدی از کتاب بر طبقش باشد.

پس خبر مخصص کتاب اگر ظنی الصدور باشد طبق این صحیحه ابن ابی یعفور اعتبار ندارد.

اقول: جواب از این وجه این است که فالذی جاءکم اولی به که ذیل این صحیحه است که اگر شاهدی از کتاب وقول رسول الله بر طبق این حدیث نبود فالذی جاءکم اولی به دو احتمال در آن هست: یکی اینکه فالذی جاءکم اولی به من الامام. یعنی این حرف به درد خود این راوی می خورد. این حرف، حرفی است که راوی سزاوار است به گفتن او و نه امام. شبیه اینکه بگویند زخرف. مثل سخن بی ربطی که از شخصی نقل می کنند، او می گوید این سخن تناسب دارد با خود آن ناقل، تناسب با آن شخص بزرگ ندارد. فالذی جاءکم اولی به ممکن است معنایش این باشد که تناسب ندارد همچنین سخنی از امام علیه السلام صادر بشود.

خب اگر این باشد باید حمل کنیم این صحیحه را بر خبری که مخالف با روح کتاب هست.

مؤید این مطلب این است که تعبیر نشد فوجدتم دلیلا علیه من الکتاب، بلکه گفت شاهدا. شاهد یعنی مؤید. مؤید باعث می شود این خبری که مؤید از قرآن دارد دیگر مخالف با روح قرآن شمرده نشود. در یک روایت دیگر داریم فوجدتم له شاهدا أو شاهدین من کتاب الله. یک شاهد دو شاهد، خود این هم نشان می دهد این دلیل ظاهر نیست. یک مؤید یا دو مؤید.

سؤال وجواب: شاهد را گاهی برای مؤید هم ذکر می کنند، ولی آن روایت شاهدا أو شاهدین واضحتر است که یک شاهد یا دو شاهد. خب اگر دلیل است تعبیر به اینکه یک دلیل یا دو دلیل تعبیر مناسبی نیست، خب یک دلیل کافی است نیاز به دو دلیل نداریم. اما مؤید می گویند یک مؤید و دو مؤید بیان عرفی است.

به هر حال نمی شود حمل کرد این روایت را بر خبر اخص مطلق از کتاب. چون معنا ندارد بگوئیم خبر اخص مطلق از کتاب سزاوار ائمه علیهم السلام نیست که بیان کنند. خب ائمه علیهم السلام اینقدر خبر اخص مطلق از کتاب را بیان کرده اند، یعنی چی که سزاوار نیست ائمه علیهم السلام بیان کنند؟

اگر مراد این است که تناسب ندارد با امام، این باید حمل بشود بر خبر مخالف با روح کتاب. اگر مراد این است که فالذی جاءکم اولی به یعنی فالذی جاءکم اولی به منکم، یعنی شما قبول نکنید از او، این راوی خودش می داند و مسئولیتش با خود این راوی است شما به او اعتماد نکنید. فالذی جاءکم به اولی به منکم. اگر مراد این است این می شود الغاء حجیت خبر واحد. اگر بگوئید خبر واحد حتما باید مؤید از قرآن داشته باشد تا حجت بشود، این یعنی این خبر واحد حجت نیست. معنایش این می شود دیگر. اگر این باشد در بحث حجیت خبر واحد گفته اند خبر واحدی اگر آمد گفت خبر الواحد لیس بحجة این خبر واحد مقطوع عدم الحجیة است. چرا؟ برای اینکه خبر واحد می گوید خبر الواحد لیس بحجة یعنی أنا لست بحجة و سائر الاخبار الآحاد لیست بحجة، معنایش این است دیگر. یا این خبر واحد دروغ است که می گوید خبر واحد حجت نیست. یا اگر راست است پس این خبر واحد خودش هم حجت نیست دیگر. پس یقین داریم که این خبر یا حجت نیست اگر راست باشد و یا این است که دروغ است و طبعا خبر دروغ حجت نیست. پس آن دلیلی که می گوید خبر الواحد حجة، او دیگر معارض ندارد. چون این خبر که می گوید خبر الواحد لیس بحجة یقینا حجت نیست.

سؤال وجواب: اتفاقا شاهد ندارد. چرا؟ برای اینکه در قرآن فرموده إن جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا شاهد بر این است که خبر عادل حجت است، آنوقت ما بگوئیم خبر عادل وثقه حجت نیست. اینکه مخالف با آیه نبأ می شود.

به هر حال این صحیحه ابن ابی یعفور هر چند صحیحه است اما اگر بخواهد بگوید خبر الواحد لیس بحجة این یا دروغ است و یا اگر هم راست باشد پس خود این خبر هم خبر واحد است و حجت نیست. احتمال ندارد که بگوئیم خبر الواحد لیس بحجة الا هذا الخبر أی خبر عبدالله بن ابی یعفور. چه خصوصیتی دارد این خبر عبدالله بن ابی یعفور؟

سؤال وجواب: وقتی شما می گوئید خبر واحدی که شاهدی از قرآن ندارد حجت نیست یعنی خبر واحد حجت نیست برود سراغ شاهد. خب اگر شاهد بود او حجت است. شما وقتی می گوئید حرف فلانی تا شاهد صدقی نداشت اعتبار ندارد معنایش همین است دیگر. مثل اینکه یک آقایی بیاید پیش شما بگوید من فقیرم به من زکات بدهید. شما بگوئید قبول ولی دو شاهد عادل بیاور که حرف تو را تأیید کنند من به تو زکات می دهم. خب این یعنی حرف تو اعتبار ندارد دیگر. خبر ثقه ای که شاهد از قرآن دارد دیگر نیازی نیست شما خبر واحد را حجت بدانید. بلکه این عرفا یعنی الغاء حجیت و کاشفیت خبر واحد.

لذا ما به این خبر نمی توانیم اعتماد کنیم.

نفرمائید: این خبر حجت نیست ولی شاید راست باشد که می گوید خبر واحد حجت نیست.

می گوئیم: اولا با شاید راست باشد مطلب تمام نمی شود. خب ادله حجیت خبر واحد هست آنها بلامعارض است و می گوید خبر واحد حجت است. وانگهی سیره قطعیه متشرعه بر حجیت خبر واحد در احکام بوده است. ولذا این صحیحه ابن ابی یعفور مشکلی ایجاد نمی کند.

وجه پنجم برای عدم تخصیص کتاب به خبر واحد ظنی الصدور:

گفته اند لو جاز تخصیص الکتاب بخیر الواحد لجاز اثبات نسخ الکتاب بخبر الواحد. چون نسخ یعنی تخصیص زمانی. فرق نسخ با تخصیص چیست؟ نسخ در شریعت نسخ حقیقی که نیست. بلکه یعنی این عموم وجوب نماز جمعه تخصیص زمانی خورده است که از عصر غیبت به بعد نسخ شده است و تخصیص زمانی خورده است. وقتی اجماع داریم که نسخ با خبر واحد ثابت نمی شود، پس معلوم می شود تخصیص عموم کتاب با خبر واحد مشکل دارد.

اقول: جواب این است که اولا: خود شما گفتید اجماع داریم بر عدم جواز اثبات نسخ قرآن به خبر واحد. فارق همین اجماع است. شما می گوئید فارقی نیست، بله فارق عقلی نیست اما فارق نقلی که می تواند داشته باشد و هو الاجماع.

ثانیا: ما هم اگر باشیم می گوئیم عموم کتاب با خبر واحد نمی شود نسخ بشود. چرا؟ برای اینکه خبر واحد ظنی الصدور در فرضی حجت است که اماره نوعیه تکذیبش نکند. یک مطالبی است که لو کان لبان. نسخ در قرآن محدود بوده است و مسلمین اهمیت می دادند به حصر موارد نسخ، آنوقت یک خبر واحد ظنی الصدور بیاید بگوید نسخت هذه الآیة، بعد ما بگوئیم تو درست می گوئی؟ اگر بنا بود این آیه نسخ شده بود با یک خبر واحد ظنی الصدور بیان می شد یا مسلمین اهتمام به نقلش داشتند؟ خبر واحدی که اماره نوعیه بر خلاف هست اعتبار ندارد. مثل اینکه بعضی ها می گونید امروز صبح مثلا فلان حادثه رخ داده است. خب اگر فلان حادثه رخ داده بود که وضع حوزه علمیه قم اینجوری نبود. مثلا بگوید لاسمح الله فلان مرجع فوت کرده. هیچ کس هم خبر ندارد و از هر کس می پرسی می گوید ما خبر نداریم. آیا می شود که فقط این آقا بشنود و هیچ کس نشنود؟ اینها اماره نوعیه برخلافش است.

به قول آقای صدر (که آقای سیستانی هم با تعبیر دیگری دارد) فرموده اند: اینکه در روایات دارد که: لیس الهلال أن یقوم واحد فیقول أنا رأیت. إذا رآه واحد رآه مأة. هلال اینطور نیست که یک نفر در میان صد نفر بگوید من ماه را دیدم. بقیه بگویند ما ماه را ندیدیم. مگر ماه پول داخل جیب است که کسی او را نبیند؟ ما در افق است. إذا رآه واحد رآه مأة. مرحوم آقای صدر فرموده: این علی القاعده است، اماره نوعیه تکذیب می کند این شهادت را به ثبوت هلال.

ایشان می گویند اعراض مشهور از سند را که ما موهن می دانیم از همین باب است، که اعراض مشهور قدماء که نکته اجتهادیه واضحه نداشته باشد این اماره نوعیه است یعنی کاشف نوعی است از اینکه یک خللی در سند این حدیث هست، والا مشهور قدماء اعراض نمی کردند از آن. آقای سیستانی تعبیرشان این است که معارضه حکمیه، می گویند این در حکم معارضه است که گروهی بروند استهلال بکنند دو نفر می گویند ماه را دیدیم بقیه می گویند ندیدیم، واز نظر کیفی اینها هم کمتر از آن دو نفر نیستند. مگر می شود هلال با چشم عادی قابل رؤیت باشد در افق، و فقط در میان این گروه مستهلین دو نفر ببینند؟ اکثر سالها همین گرفتاری هست. خود من یک شهری خارج ایران بودم چند سال قبل، شب آخر ماه رمضان هوا بارانی بود، رفتیم کنار دریا، باران می آمد و این کشتی ها هم نورشان اثر می گذارد، یکی از آقایان که مورد اعتماد هم بود آدم ثقه ای بود، ولی چشمم هم ضعیف بود و عینکی بود، گفت من هفت بار هلال را دیدم، ما هر چه نگاه می کردیم چیزی نمی دیدیم. و بر اساس شهادت ایشان و بعضی های دیگر آقایان حکم کردند به ثبوت هلال. گاهی مسأله اینجور است، آنوقت مراجعی که حکم نکنند متهم نشوند که اینها وسواس هستند، نه، اینها آنقدر این مطلب را تجربه کرده اند که دیگر برایشان قانع کننده نیست. و نوعا هم این معارضه حکمیه هست، استهلال کننده زیاد است ولی شهادت دهنده به ثبوت هلال با اینکه هوا صاف هست گروه اندکی است. خب این معارضه حکمیه می کند.

در بحث نسخ هم همین است. یک نفر پیدا شده آمده می گوید این آیه نسخ شد وهیچ کس دیگر نگفته، خب این لو کان لبان. چه ربطی دارد به تخصیص عمومات کتاب که اینقدر اهتمام به نقلشان نبوده است.

فاتضح جواز تخصیص عموم الکتاب بخبر الثقة وإن کان ظنی الصدور.

بله بحث حجیت خبر ثقه که آیا باید مفید اطمینان نوعی باشد یا لازم نیست مفید اطمینان نوعی باشد بحث دیگری است. ما می گوئیم خبر ثقه که حجت است فی حد ذاته، حالا شما می گوئید خبر ثقه ای حجت است که مفید اطمینان نوعی باشد کما علیه الشیخ الاعظم فی الرسائل وجماعة من الاعلام المعاصرین، او بحث دیگری است. شما اصلا حجیت خبر ثقه را مشروط می دانید به حصول اطمینان نوعی به صدقش.

به هر حال هر چه در حجیت خبر ثقه گفتید فرقی نمی کند مخصص عموم کتاب باشد یا نباشد حجت است.

سؤال وجواب: وقتی در سؤال فرض شد که یرویه من نثق به و منهم من لا نثق به، ولی حضرت اعتناء نمی کنند به این مطلب و می فرمایند إذا ورد علیکم حدیث فوجدتم له شاهدا من کتاب الله یعنی به وثاقت این راوی اعتناء نکنید. اگر شما اصرار دارید کما قیل که جواب امام مطلق است قابل تقیید است، إذا ورد علیکم حدیث من راو غیر ثقة، ما که این را عرفی نمی دانیم اگر اصرار می کنید این تقیید عرفی است اهلا و سهلا مشکل حل شد دیگر. تخصیص می زنیم صحیحه عبدالله بن ابی یعفور را به ادله حجیت خبر ثقه می گوئیم این موردش مورد خبر غیر ثقه است. ولی ما این را عرفی نمی دانیم که صحیحه ابن ابی یعفور خود سائل فرض کند یرویه من نثق به و منهم من لانثق به و امام هم در جواب حرف از وثاقت راوی نزنند، بعد ما بگوئیم مراد إذا ورد علیکم حدیث و لم یکن راویه ثقة، این اصلا عرفی نیست.

سؤال وجواب: اگر صحیحه ابن ابی یعفور اعم از خبر ثقه و خبر غیر ثقه است و قابل تقیید باشد که بگوئیم این صحیحه در مورد خبر غیر ثقه است، ادله حجیت خبر ثقه در احکام مخصص این صحیحه می شود، که قدر متیقن برخی از روایات حجیت خبر ثقه، حجیت خبر ثقه در احکام است، أ فیونس بن عبدالرحمن ثقة آخذ عنه معالم دینی؟ قال نعم. ما اشکالمان این است که صحیحه عبدالله بن ابی یعفور قابل تقیید نیست که بگوئیم مختص است به خبر غیر ثقه. چون سائل فرض کرد که گاهی راوی ثقه است و گاهی راوی ثقه نیست و امام اصلا به وثاقت راوی اعتنایی نکرد، فرمود إذا ورد علیکم حدیث فوجدتم له شاهدا من کتاب الله أو من قول رسول الله و الا فالذی جاءکم اولی به.

## دوران امر بین نسخ و تخصیص

در بحث دوران بین تخصیص و نسخ فروضی مطرح است ما معطل نمی شویم چون می خواهیم انشاءالله وارد بحث مطلق ومقید بشویم لذا این بحث های بعد را بطور اختصار برگزار می کنیم:

بحثی که مطرح است آنی که محل ابتلاء هست این است که یک خاصی اول بیاید بعدش یک عامی می آید. عام متأخر است و خاص متقدم. نمی دانیم این عام متأخر ناسخ آن خاص متقدم است وما وظیفه مان این است که به این عام عمل کنیم. آن خاص مربوط بوده به زمان پیغمبر. مثلا در زمان پیغمبر فرموده اند یجوز الربا بین الوالد و الولد، بعدش عمومات در روایات دارد که الربا حرام. خب شد الربا حرام ناسخ آن خاص هست که یجوز الربا بین الوالد والولد. دیگر از این به بعد ما باید طبق الربا حرام عمل کنیم حتی بین پدر و پسر. یا نه، آن خاص هر چند متقدم است ولی عموم این عام را تخصیص می زند، ونسبت به زمان ما هم وظیفه عمل به خاص است.

این بحث مهمی است.

علماء فرموده اند خاص مقدم است و تخصیص می زند عموم عام را. یک بیان این است که گفته اند چون نسخ نادر است و تخصیص شایع است، و بخاطر ندرت نسخ ظهور خطاب در این می شود که حکم منسوخ نیست. جمع عرفی هم می شود بر طبق همین تخصیص لغبة التخصیص وندرة النسخ.

آقای سیستانی فرموده اند: ما راجع به روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله این را قبول نداریم. راجع به روایات ائمه علیهم السلام این درست است، چون نسخ در لسان ائمه علیهم السلام که نیست. نسخ از پیامبر صادر می شود نه از ائمه علیهم السلام. ولذا اگر آن خاص از پیامبر صادر شده است وعام هم متأخرا از پیامبر صادر شده یا امامی نقل می کند از پیامبر آن عام متأخر را، اینجا ما قبول نداریم این بیان را که التخصیص اولی. این هم که گفته شده لغلبة التخصیص وندرة النسخ دعوی بلادلیل. شما رفتید آمار گرفتید از مقدار موارد نسخ و مقدار موارد تخصیص تا ببینیم تخصیص غالب است و نسخ نادر است؟ روایات ما که در مورد نسخ احادیث پیامبر کم نیست. مثلا در صحیحه محمد بن مسلم اینطور است: علیه السلام ابی عبدالله علیه السلام قلت له: ما بال اقوام یروون عن فلان و فلان عن رسول الله صلی الله علیه وآله و لایتهمون بالکذب فیجیء منکم خلافه، قال: إن الحدیث ینسخ کما ینسخ القرآن. حدیث هم نسخ می شود. یعنی ناسخ احادیث پیامبر پیش ما است، مردم منسوخ را نقل می کنند اما ناسخ را نقل نمی کنند، اما ناسخ ومنسوخ پیش ما است، ما وقتی بیان می کنیم ناسخ را هم بیان می کنیم. قریب به این مضمون هم در روایات هست که عندنا الناسخ و عندنا المنسوخ.

یا در صحیحه منصور بن حازم هست که قلت لابی عبدالله علیه السلام: أخبرنی عن اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله صدقوا علیه أم کذبوا؟ قال بل صدقوا. اصحاب پیامبر معمولا دروغ نمی گفتند طبق این روایت صحیحه الا من خرج بالدلیل مثل ابوهریره. قلت فما بالهم اختلفوا؟ فقال أما تعلم أن الرجل کان یأتی رسول الله فیسأله عن المسألة فجیبه فیها بالجواب، ثم یجبه بعد ذلک ما یسنخ ذلک الجواب، فنسخت الاحادیث بعضها بعضا.

در کتاب سلیم بن قیس هم دارد که: إن فی ایدی الناس حقا و باطلا و صدقا و کذبا و ناسخا ومنسوخا وعاما وخاصا ومحکما و متشابها. علت اختلاف مردم این است که بین مردم قاطی شده است ناسخ، منسوخ، عام، خاص، محکم، متشابه. پس معلوم می شود ناسخ و منسوخ ما داریم و کم هم نیست. پس ادعای ندرت نسخ وغلبه تخصیص تمام نیست.

بقیه فرمایش آقای سیستانی انشاءالله فردا.

1. - ظاهرا استاد حفظه الله از این توجیه در بحث خبر واحد دست بر می دارند و می فرمایند صحیحه احمد بن اسحق احکام غیر ولائی را نیز شامل است. [↑](#footnote-ref-1)